



علل و عوامل سیاسی و کلامی پیدایش فرقه های شیعه

پدیدآورده (ها) : قائدان، اصغر

تاریخ :: نامه تاریخ پژوهان :: زمستان 1386 - شماره 12

از 93 تا 121

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/332725>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 10/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

علل و عوامل سیاسی و کلامی پیدایش فرقه‌های شیعه

اصغر قائدان*

چکیده

پس از رحلت رسول خدا ﷺ جامعه اسلامی دچار تشتت شد. معتقدان به وصایت و انتخاب امام و جانشین پیامبر ﷺ از جانب خود ایشان، این جانشینی را منحصرأ در امام علی علیه السلام می‌دیدند و آن‌ها هسته اولیه شیعه را شکل دادند. گرچه تشیع در دوران خلافت امام علی علیه السلام نهادینه و در قرن اول هجری به سازمان و گروه منسجم و متشکل دینی و سیاسی تبدیل شد.

موضوع انحصار امامت در خاندان و اهل بیت نبوت یا به عبارت دیگر، در نسل فاطمه علیها السلام و نیز ارادت به آن خاندان، محوری استراتژیک بود که تمام اندیشه‌ها و نحله‌های فکری پراکنده شیعه را در ابتدا متحد می‌کرد، اما با پیدایش علم کلام و نیز پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش و هم‌چنین قیام‌هایی که به منظور خون‌خواهی آن شهیدان صورت گرفت، این اتحاد استراتژیک به تبع پراکندگی‌ها و انشقاق ایجاد شده در جامعه اسلامی قرن اول و دوم هجری خدشه‌دار گردید و در نهایت به ظهور فرقه‌های مختلف منجر شد. نوشتار حاضر به بازشناسی عوامل دینی و سیاسی ایجاد فرقه‌های شیعه می‌پردازد و درصدد پاسخ به این سؤال است که چرا تشیع دچار چنین پراکندگی در تاریخ شد. فرضیه این تحقیق این است که «پیدایش علم کلام و عدم دستیابی شیعه به حاکمیت سیاسی باعث پراکندگی ایجاد فرقه‌ها و عدم اتحاد در جامعه شیعه شد».

واژه‌های کلیدی: فرقه‌ها و مذاهب کیسانیه، زیدیه، امامیه، اسماعیلیه، واقفه و روافض.

* عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین علیه السلام.

مقدمه

وحدت و اتحاد مسلمانان اندکی پس از رحلت رسول خدا ﷺ دچار تزلزل شد و تنها پس از تلاش‌های فراوان اوضاع تا حدودی تثبیت و در ظاهر اتحاد و هم‌دلی بین مسلمانان برقرار گردید. اما شبه جزیره، به‌ویژه تا نیمه قرن اول هجری آستان حوادث زیادی شد که پیامد آن پیدایش نحله‌ها و مذاهب فکری جدید بود که هر یک در پی هدفی گرد آمده بودند. برخی از آن‌ها برخاسته از ساختار سیاسی نظام قبیله‌ای و ارزش‌های آن در عصر جاهلیت بودند، برخی دست‌مایه‌های کلامی و اعتقادی داشتند و برخی نیز نشئت یافته از اندیشه‌های سطحی‌نگر و تأویلات ظاهری و بی‌اساس از قرآن و حدیث بودند. در واقع می‌توان گفت که پیش‌بینی رسول خدا ﷺ مبنی بر این‌که «امت من، پس از من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد»، یکی دو قرن پس از رحلت ایشان تحقق یافت.^۱

بدیهی است تشیع نیز در این مسیر از این امر مستثنا نبود. اگر چه ویژگی‌های کلی، همه فرقه‌های شیعه پدید آمده را از لحاظ استراتژی با یکدیگر متحد می‌ساخت، اما به لحاظ تاکتیک، هر یک راه جداگانه‌ای در پیش گرفته و رویه خاصی را اتخاذ کردند. اصلی‌ترین اختلاف برخی از این فرقه‌های شیعه، بحث‌های کلامی و پس از آن، اختلافات سیاسی بود. محبت به اهل‌بیت رسول خدا ﷺ و اعتقاد به جانشینی خاندان پیامبر ﷺ از بنی‌هاشم و فرزندان امام علی علیه السلام از محورهای استراتژیک و پیوند دهنده فرقه‌های شیعی و در مقابل اعتقاداتی مانند نص و جانشینی منصوص، عصمت، امامت موروثی، از نسل حضرت فاطمه علیها السلام، رجعت، بداء، امامت بلاواسطه و بلا انقطاع، افضلیت امام، امامت واحد، امامت صامت و ناطق، امامت مستودع و مستقر، امامت بالسیف، الوهیت امام و قدرت فوق بشری ائمه، مهدویت، علم امام، مرجعیت دینی، وقوف در امامت، وجوب امامت و ... بود. به‌طور کلی این‌ها از مباحث اختلاف برانگیزی بود که به ایجاد فرقه‌ها و نحله‌های فکری جدیدی با عنوان شیعه زیدیه، کیسانیه، امامیه، واقفیه، اسماعیلیه، غلات، نصیری، اهل حق، جارودیه،

۱. امام المنصور بالله، کتاب الاساس لقائد الماکياس، ص ۲۰۷.

ابتریه، افطحیه و دهها فرقه دیگر انجامید که عامل بیشتر این اختلافات مباحث کلامی بود.

الف) عوامل سیاسی و سیر تاریخی تشیع در سده اول هجری

در مکتب تشیع از آغاز پیدایش، حاکمیت و اندیشه سیاسی تعریفی خاص داشته که با آنچه در جامعه آن عصر و در میان بیشتر مسلمانان، به ویژه زمامداران جامعه رواج داشته، کاملاً متمایز و متفاوت بوده است. اندیشه سیاسی در آیین تشیع پیش از آن که سیاسی باشد، دینی و کلامی است و از منظر ایدئولوژی تعریف شده است. از این رو، مقوله امامت در میان تشیع با حاکمیت و خلافت تفاوت ماهوی داشت. همین تفکر، نخستین تفاوتها را در اندیشه سیاسی و حاکمیت در جامعه تشیع و فراتر از آن در جامعه اسلامی پدید آورد. امامت از نظر تشیع، ادامه نبوت و رسالت در قالبی دیگر بود و تنها کسانی می توانستند در آن جایگاه قرار گیرند که ویژگی های یکی نبی را داشته باشند. تنها تفاوت، ارتباط مستقیم نبی با خداوند از طریق وحی و نزول جبرئیل بود. همه گروه های شیعه، صرف نظر از اختلافات جزئی، در بحث امامت اتفاق نظر داشتند. البته در ضرورت امامت و وجوب آن، بین همه مذاهب اسلامی اشتراک و اتحاد نظر وجود دارد با این تفاوت که وجوب آن از منظر شیعه، عقلی و از نظر اهل سنت نقلی است، و بالاتر آن که در نظر شیعه از اصول مذهب و در منظر اهل سنت از فروع مذهب است.^۱ البته در نوع ضرورت امامت و وجوب آن در میان فرقه های شیعه اختلاف است؛ برخی آن را ضرورت دینی و الهی و برخی نیز ضرورت سیاسی می دانند و برخی نیز معتقد به هر دو هستند.^۲

جامعه پس از پیامبر ﷺ - صرف نظر از تعداد محدودی که در قالب شیعیان و پیروان امام علی علیه السلام قابل تعریف هستند - در شورایی به نام سقیفه بنی ساعده، جانشینی پس از رسول خدا ﷺ را با اصحاب حل و عقد رقم زدند. بعدها نیز در تفکر و اندیشه سیاسی اهل سنت، انتخاب اصحاب حل و عقد یکی از راه های تعیین خلیفه و امام در جامعه شد.^۳ اما پیروان امام علی علیه السلام که معتقد بودند حاکمیت و جانشینی پس از رسول خدا ﷺ باید در خاندان او باشد و

۱. ابو حامد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۶.

۲. شیخ طوسی، تمهید الاصول، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۱۷۸.

نیز بر اساس انتخاب ایشان صورت گیرد، به مسئله «نص» و انتخاب «منصوص» و نیز وصایت از طرف پیامبر ﷺ که آن هم از طرف خداوند اعلام شد و پیامبر ﷺ آن را در مقاطع مختلف، به‌ویژه غدیر خم ابلاغ فرمود، اشاره و تأکید می‌کردند. آن‌ها به این نوع انتخاب در سقیفه معترض شدند و از آن روی برتافتند. می‌توان ادعا کرد که هسته اصلی و سیاسی تشیع از همین زمان شکل گرفته است. آنان بیعت با خلیفه وقت را بر این اساس نپذیرفتند، زیرا معتقد بودند که اولاً: علی علیه السلام از همه بیشتر صلاحیت و شایستگی به این امر را دارد، ثانیاً: پیامبر ﷺ او را وصی خود قرار داده است. وصی به معنای کارگزار، امین، مأمور، اختیاردار و ولی است و آنان در سخنان خود در اعتراض به مسئله انتخاب خلیفه، بحث وصایت که معنای جانشینی و ولایت را دارد، مطرح ساختند تا روشن کنند مردم در انتخاب جانشین رسول خدا ﷺ اختیاری ندارند، چنان‌که قیس بن سعد بن عبادہ در سقیفه، خطاب به پدرش بر حقانیت امام علی علیه السلام به جانشینی، از زبان رسول خدا ﷺ تأکید^۱ و در اشعارش به انتخاب منصوب امام علی (ع) در غدیر خم از طرف رسول خدا ﷺ اشاره می‌کند.^۲ همین‌طور حسان بن ثابت که در اشعارش به منصوب بودن ولایت امام علی علیه السلام از طریق وصایت اشاره دارد.^۳ در اشعار فضل بن عباس^۴ و سخنان ابوذر، عمار بن یاسر، سلمان فارسی،^۵ مقداد

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۴۴-۴۶.

۲. سبط بن جوزی، تذکره الامه فی معرفه الائمه، ص ۲۰.

علی اماننا و امام
یوم قال النبی من کنت مولاه
ان ما قال النبی علی الامه
لسواناتی به التنزیل
فهذا علی مولاه خطب جلیل
حتم ما فیہ قال و لاقیل

۳. تاریخ الیقوبی، ج ۲، ص ۱۰۷ و ابن بکار، الاخبار الموقیاتی، ص ۵۹۶.

و ناداهم یوم الغدیر بنیهم
«مسلمانان را پیامبرشان در روز غدیر خم چنین ندا کرد، این سخن را از رسول ﷺ که منادی آن بود بشنو، آن روزی که فرمود: هر کس را که من مولای اویم، علی مولای اوست. او از بین نیکان علی را برگزید و گفت: ای علی برخیز که من از تو راضی‌ام که پس از من امام و هادی امت باشی. خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که دشمن می‌دارد دشمنش بدار».

۴. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۴۹.

الا ان خیر الانس بعد محمد
و اول من صلی مع بنیه
شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۴۴-۵۴۷.

وصی النبی المصطفی عند ذی ذکر
و اول من اردی الغواة لدی البدر

بن اسود، عبدالله بن مسعود،^۱ خالد بن سعید بن عاص،^۲ عبدالله بن عباس،^۳ ابی بن کعب،^۴ ابوالهیثم تیهان^۵ و نیز اشعار نعمان بن عجلان^۶ بر این مسئله تأکید شده و همگی علاوه بر ذکر صلاحیت و شایستگی‌های امام علی (ع)، به انتخاب ایشان از طرف رسول خدا (ص) در دوران حیات خود، یعنی مسئله وصایت و نص، اشاره دارند. این اعتقاد نه تنها در میان برخی از انصار و مهاجر در مدینه، بلکه در خارج از مدینه، یعنی در یمن نیز رواج داشت و به صراحت مطرح شد، از جمله عرفجة بن عبدالله بجلی در منطقه یمن در اعتراض به انتخاب ابوبکر در سقیفه توسط انصار و مهاجر، می‌گوید: «مهاجران و انصار نسبت به امت از پیامبرشان بیناتر نیستند».^۷ هم‌چنین یکی از بزرگان بنی تمیم در یمن می‌گوید: در قلب من قابل قبول نیست که پیامبر (ص) از دنیا رفته باشد و برای مردم کسی را برگزیده باشد تا از او پیروی کنند.^۸ این سخنان، تصریحی بر مسئله نص و تأکید بر آن است. بسیاری دیگر از افراد در محاجه‌ها و گفته‌ها یا سروده‌های خویش دقیقاً از کلمه وصی و وصایت برای امام علی (ع) بهره برده‌اند که ذکر آن باعث تطویل کلام است.^۹

بنابراین، آن‌چه در آن دوران، هسته اولیه تشیع را پیرامون یک محور متحد می‌کرد، امامت منصوب از طرف پیامبر (ص) برای امام علی (ع) بود و اندک یاران امام از این طریق بر حقانیت و شایستگی ایشان به جانشینی پیامبر (ص) تأکید می‌کردند که می‌توان آنان را شیعیان مذهبی نامید. در برابر، برخی دیگر از یاران امام علی (ع) که بر شایستگی‌های ایشان، نه بر

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۱۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۱۲.

۲. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۵۲۳.

۳. قندوزی حنفی، ینایع الموده، ص ۱۲۲.

۴. طبرسی، همان، ج ۲، ص ۲۱۸.

۵. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۵۴۷.

۶. ابن بکار، همان، ص ۵۹۳.

وكان هواناً في عليّ وانه
فذاك يعون الله يدعوا الى الهدى
وصى النبي المصطفى و ابن عمه

ان علياً كان اخلاق بالامر
لاهل لها يا عمرو من حيث لا تدرك
وينهى عن الفحشاء والمنكر والكفر

۷. ابن اعثم كوفی، الفتوح، ج ۱، ص ۶۱.

۸. همان.

۹. ابن بکار، همان، ص ۵۹۳.



اساس وصایت و نص، بلکه از طریق طرح سبقت در اسلام، قرابت با رسول خدا ﷺ، بنی‌هاشمی و قریشی بودن و ... تأکید می‌کردند، و بدیهی بود که پذیرش بیعت با کسی از خاندان‌های کوچک قریش، مثل تیم بن مره برای آنان ناگوار بود. این دسته را می‌توان شیعه سیاسی نامید. کسانی چون خاندان عباس، زبیر، اشعث بن قیس و دیگران از این دسته هستند. در دوران سه خلیفه، تحول عمده‌ای در این اعتقاد پدید نیامد و پیروان امام علی علیه السلام همواره در مواضع سیاسی به پیشوایشان اقتدا می‌کردند تا این‌که امر خلافت با استقبال عمومی جامعه اسلامی به امام علی علیه السلام واگذار شد.

پس از جنگ جمل، مرکز خلافت به کوفه انتقال یافت. این شهر که پایگاه و اردوگاه نظامی بود در عصر خلیفه دوم به شهر تبدیل شده بود. عمده ساکنان کوفه، اهل یمن و اعراب جنوب بودند. از دیرباز اعراب جنوبی اختلافات و کینه‌های عمیقی به اعراب شمالی یا عدنانی داشتند. در دوره خلافت امام علی علیه السلام جبهه عراق در برابر جبهه شام قرار گرفت که تحت حاکمیت بنی‌امیه از اعراب عدنانی بود. علت اصلی این رویارویی نیز عدم تبعیت معاویه از امام علی علیه السلام بود.

از این پس اختلاف و شکاف بین شیعیان سیاسی و مذهبی امام علی علیه السلام آغاز شد. شیعیان سیاسی به رغم آن‌که امام علی علیه السلام را خلیفه مشروع می‌دانستند، اعتقادی به نص و جانشینی ایشان از طرف پیامبر ﷺ و نیز به تبع آن از طرف خداوند نداشتند. این دسته تنها زمانی در کنار امام علی علیه السلام قرار می‌گرفتند که جنگی با جبهه شام و در حقیقت، اعراب عدنانی در می‌گرفت. بنابراین، با بالا رفتن قرآن‌ها بر سر نیزه در جنگ صفین و مطرح شدن حکمیت، شکاف و اختلافی میان یاران امام پدید آمد که ابعاد آن پس از حکمیت و اعلام حکم داوران مبنی بر عزل امام علی علیه السلام و نصب معاویه و در حقیقت، پیروزی ظاهری جبهه شام در برابر عراق، وسیع‌تر و عمیق‌تر شد. شیعیان سیاسی و شیعیان مذهبی با دیدگاه‌هایی کاملاً متفاوت و متمایز، هسته‌های اصلی جریان‌ها و فرقه‌های سیاسی شیعی را شکل دادند. جدایی خوارج از جرگه پیروان امام علی علیه السلام که نمی‌پسندیدند عراق تحت حاکمیت شام و معاویه درآید، و نیز پناه آوردن برخی از یاران سست ایمان امام علی (ع) به معاویه، به پالایش و ریزش شیعیان و



پیروان امام علی (ع) منجر شد و غربال تبعیت از امام، پیروان ناخالص سیاسی را از مذهبیهون جدا کرد. پیروان سیاسی و مذهبی امام علی (ع) و در حقیقت، تشیع پس از شهادت امام نیز چنین آزمونی را تجربه کردند. موضوع تن دادن امام حسن (ع) به صلح با معاویه که اعتراض بسیاری از شیعیان سیاسی و سطحی‌نگر را در پی داشت، به‌ویژه تلاش‌های معاویه برای فریب دادن و تطمیع آنان، باز هم باعث پالایش و ریزش شیعیان سیاسی و ناخالص شد و تنها اندکی از یاران وفادار مذهبی و مکتبی، مثل قیس بن سعد بن عباده در کنار امام حسن (ع) باقی ماندند. همین امر در تبعیت از امام حسین (ع) و موضوع قیام کربلا رخ داد.

شیعه سیاسی تا این عصر دچار آلودگی‌ها و انحرافات زیادی شده بود و با آن‌که هنوز دوست‌دار اهل‌بیت و امام علی (ع) و دو فرزندش بودند، عملکرد و استراتژی آن‌ها بهره‌برداری از این محبت در راستای اهداف سیاسی خود بود. شیعیان سیاسی در کوفه که سال‌ها حقارت و ذلت در پناه حاکمیت بنی‌امیه را تحمل کرده بودند، امید و آرزویی جز دعوت امام حسین (ع) برای رهایی از این وضع موجود برای خود ندیدند. از این رو با فرستادن صدها نامه، آن حضرت را به قیام فراخواندند. امام حسین (ع) نیز بر اساس این دعوت از مدینه به سمت کوفه حرکت کرد، اما همان دعوت‌کنندگان، راه را بر امام بستند. در این میان، شیعیان مذهبی و خلص که بعدها نهضت توانین را به راه انداختند به علت تدابیر شدید امنیتی یا ترس از جان، توان همراهی با امام را نیافتند. از سوی دیگر، بسیاری از یاران سیاسی کوفه و عراق، خود برای سرکوبی امام (ع) حرکت کردند. چنان‌که می‌دانیم، در میان سپاهیان عبیدالله بن زیاد و سرکوب‌کنندگان قیام امام حسین (ع)، حتی یک نفر از مردم شام حضور نداشتند، بلکه همه از مردم عراق بودند که در ظاهر، دل با اهل‌بیت داشتند و در باطن، دل با معاویه و به گفته محمد بن حنفیه که به امام حسین (ع) گوشزد کرد: «قلوبهم معک و سیوفهم مع بنی‌امیه»، از جمله آن‌ها می‌توان به کسانی چون شمر بن ذی‌الجوشن که در جنگ‌های عصر امام علی (ع) از فرماندهان نظامی ایشان بود، اشاره داشت.

پس از شهادت امام حسین (ع)، شیعیان مذهبی عراق به علت اهمال و کوتاهی خود دچار عذاب وجدان شدند، از این رو، برای جبران مافات، دست به قیام زدند و به‌رغم دعوت یکی از



شیعیان سیاسی اهل بیت، یعنی مختار که انگیزه سیاسی او بیش از انگیزه دینی بود، خالصانه برای رسیدن به شهادت و گرفتن انتقام خون شهیدان کربلا به جنبش درآمدند. قیام توأب - چنان که از نامش پیداست - باهدف پاک شدن از گناه عظیم یاری نکردن و تنها گذاشتن امام حسین (ع)، امام عصر خویش، صورت گرفت. در این قیام، چهار هزار نفر شرکت یافتند که بیشتر آن‌ها در رویارویی با عبیدالله بن زیاد به شهادت رسیدند.^۱

از این پس بیشتر کسانی که به گونه‌ای در پی رهایی از ظلم و ستم بنی‌امیه بودند تحت لوای انتقام از خون امام حسین (ع) جنبش‌هایی را برپا کردند و سرتاسر سرزمین‌های اسلامی را به حرکت در آوردند. قیام مختار از آن جمله بود که اولین اختلاف و شکاف را نیز در تاریخ تشیع ایجاد کرد. مختار با شعار خون‌خواهی قیام امام حسین (ع) موفق شد بخش عمده‌ای از شیعیان سیاسی و مذهبی اهل بیت، به‌ویژه ایرانیان را پیرامون خود گرد آورد و در نهایت، انتقام خون شهیدان کربلا را از مرتکبان آن بگیرد. اما دعوت مختار به نام محمد بن علی معروف به محمد حنفیه آغاز شد. اگر بپذیریم کیسان، نام مختار یا غلام او و یا محمد بن حنفیه بوده است، در این هنگام نخستین فرقه شیعه، یعنی کیسانیه در تاریخ تشیع شکل گرفت. این فرقه با عقاید کلامی جدید و با پشتوانه مهدویت، آن هم در شخص محمد بن حنفیه که هم نام پیامبر (ص) بود، فعالیت خویش را آغاز کرد. کیسانیه به امامت فرزند امام حسین (ع)، یعنی امام سجاد (ع) اعتقاد نداشتند، بلکه به برادر امام حسین (ع)، یعنی محمد بن حنفیه روی آوردند.^۲ آن‌ها او را مهدی موعود دانستند، به گونه‌ای که پس از مرگ محمد بن حنفیه، قائل به جاودانگی و رجعت او شدند. آنان حتی می‌گفتند که او نمرده، بلکه در کوه رضوی پنهان شده است و زمانی که خداوند بخواهد او باز خواهد گشت و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.^۳

کیسانیه برخلاف امامیه که امامت را از نسل امام حسین (ع) می‌دانستند، نخستین افتراق را در تشیع پدید آوردند، اما کار به این‌جا ختم نشد. پس از چندی فرزند امام سجاد (ع)، یعنی

۱. ر.ک: حسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۰۰-۲۰۷.

۲. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۳۱.

زید بن علی و سپس یحیی بن زید قیام کردند. یاران‌شان شرط امامت را قیام به سیف و امر به معروف و نهی از منکر دانستند. آنان حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کردند که «من امر بالمعروف و نهی عن المنکر من ذریتی فهو خلیفه الله فی ارضه و خلیفه رسوله و خلیفه کتابه»^۱ و بر این اعتقاد تأکید کردند که یکی از شرایط ضروری امامت، قیام است.^۲ بنابراین، پس از امام سجاده علیه السلام این فرقه جدید به زیدیه معروف شد. عقاید کلامی و سیاسی زیدیه بر شکاف‌ها و اختلافات میان شیعیان افزود. با شهادت زید و فرزندش، طرفداران و پیروان آن‌ها امامت را در هر یک از فرزندان و نوادگان امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام که با شمشیر قیام کنند جایز و مشروع دانستند، از جمله پس از امام سجاده علیه السلام به امامت زید، سپس یحیی و آنگاه محمد نفس زکیه که از نسل امام حسن علیه السلام بود و نیز برادرش ابراهیم و سپس حسین بن علی شهید فخ و ... تن دادند.^۳

فرقه زیدیه خود به هشت فرقه دیگر تقسیم شد که بیشتر اختلافات آن‌ها در مباحث کلامی و اعتقادی بود.^۴ پذیرش و مشروعیت داشتن خلافت ابوبکر و عمر در دیدگاه زید بن علی نیز از دیگر عوامل مهم در ایجاد شکاف در جامعه شیعه بود. آنانی که عقیده زید را مبنی بر پذیرش امامت مفضول بر فاضل برنتافتند، از زید جدا شدند و این کلام وی «رفضتمونی؛ مرا ترک کردید» باعث شد تا از آن پس امامیه نزد زیدیه و نیز اهل سنت به رافضی معروف شوند. آنان در مخالفت با امامیه تا آن جا پیش رفتند که گفتند زید به ایشان (یاران جدا شده) که از عقوبت هشام ترسیده بودند و از وی کناره گرفتند، گفت: «اللهم اجعل لعنتک و لعنت ابایی من قبلی و لعنتی علی هؤلاء الروافض الذین رفضتمونی، اللهم انی استحل دماءهم کما استحل امیرالمؤمنین دماء الخوارج، الذین خرجوا علیه یوم نهروان»^۵ که البته به نظر می‌رسد این حدیث، ساخته و پرداخته تندروان زیدیه باشد، زیرا از شخصیتی متقی و زاهدی چون زید بعید است که خون شیعیان و دوست‌داران اهل بیت را، اگر چه وی را قبول نداشته باشند، حلال

۱. احمد بن علی طوسی، المنیر علی مذهب الامام الهادی الی الحق، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. همان.

۴. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۵۳-۵۴.

۵. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۲۷۷.

بداند. فرقه زیدیه پس از چندی توانستند در منطقه یمن به حکومت دست یابند که تا چندی پیش نیز بر اریکه قدرت در آن دیار قرار داشتند.

حدود یک دهه پس از شهادت زید و یحیی و با قیام عباسیان، بیشتر گروه‌های شیعی و نیز ایرانیان که از ستم یک سده و تحقیر بنی‌امیه به ستوه آمده بودند و در پی گریزگاهی از وضع موجود می‌گشتند، آمال و آرزوهای خود را زیر پرچم‌های سیاه عباسیان و ابومسلم دیدند. شعار «الرضا من آل محمد» که رنگ و لعابی شیعی و علوی داشت به محوری برای تجمع بیشتر گروه‌های شیعی با همه سلاطین تبدیل شد. اما استفاده ابزاری عباسیان از این شعار، چندان طول نکشید و آن‌ها خیلی زود چهره واقعی خود را نمایانند. شایان گفتن است در این دوران که مصادف با امامت امام صادق علیه السلام بود یا قبل از آن در دوران امامت امام باقر و امام سجاد علیهما السلام ائمه شیعه هیچ‌گونه نقشی در این قیام‌ها نداشتند. آن‌ها شرایط را برای قیام فراهم نمی‌دیدند و با آن که از آن قیام‌ها به‌ویژه قیام مختار، زید، یحیی و محمد نفس زکیه خشنود بودند با آن‌ها همراهی نکردند.

فوت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نیز شکاف دیگری در پیکره تشیع پدید آورد و گروهی معروف به اسماعیلیه در دو فرقه خطابی و مبارکیه سربرافراشتند و در نهایت با عقاید و دیدگاه‌های کلامی جدید، از امامیه اثنا عشری جدا شدند. اسماعیلیه که بعدها قرامطه از دل آنان بیرون آمدند، موفق شدند در اعصار بعدی به حکومت و خلافت دست یابند. فاطمیان در افریقا و مصر، و اسماعیلیه در هند و ایران هر یک به ده‌ها شعبه و فرقه تقسیم شدند. در حال حاضر نیز اسماعیلیان در قالب آقاخانیه و بهره‌ها در هند و پاکستان و ایران جمعیتی قابل توجه دارند.

ب) عوامل اعتقادی و دینی

۱. امامت و ویژگی‌های آن

چنان‌که گفته شد یکی از محورهای اتحاد استراتژیک شیعیان موضوع امامت بود. عموم شیعیان و حتی اهل سنت بر این مسئله، یعنی ضرورت وجود امام اتفاق نظر دارند با این تفاوت که اهل سنت امامت را در معنای خلافت، امری شرعی و الهی می‌دانند و امام جامعه را به دلیل جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله که البته از طریق اجماع اصحاب حل و عقد انتخاب می‌شود،

خلیفه واجب الاطاعه می‌دانند.^۱ اما در منظر شیعه امامیه انتخاب مردم در آن راهی ندارد و در سایر فرقه‌های شیعه نیز انتخاب مردم، پس از امامت امام علی و حسنین علیه السلام جایز شمرده می‌شود. در دیدگاه کلامی شیعه در خصوص ویژگی‌ها و ماهیت امامت، اختلافات جدی و اساسی بروز یافت. در واقع، در بحث امامت به عنوان یک ضرورت سیاسی، اختلافی وجود نداشت، اما امامت به عنوان یک ضرورت دینی و الهی، بسیار بحث‌انگیز بود. به طور مسلم امامت، رهبری عمومی جامعه اسلامی در امور دینی و دنیوی است که ناظر به هر دو وجه سیاسی و معنوی است: «الامامة ریاسة عامة فی امور الدین و الدنیا».^۲ امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید:

امامت، متولی دین، مایه انتظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، بنیاد و اساس استوار و فرع نمایان اسلام است. به واسطه امام، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد تکمیل می‌شود، همه نیازمندان از سرمایه‌های عمومی بهره می‌برند، حدود و احکام الهی اجرا و مرزها و سرحدات کشور اسلامی از تهاجم دشمنان حفظ می‌شود. امام حلال خداوند را حلال و حرام او را حرام می‌شمارد و حدود الهی را برپا می‌دارد و از دین دفاع می‌کند و با حکمت و موعظه پسندیده و حجت قوی و رسا مردم را به سوی پروردگار فرا می‌خواند.^۳

آن چه از کلام امام برمی‌آید، وظایف الهی امام در دو بعد سیاسی و دینی است که در میان فرقه‌های شیعی نیز در این خصوص اختلافی وجود ندارد. تنها موضوع اختلاف، نوع ضرورت امامت است. تفکرات زید بن علی و پیروانش در خصوص قیام به شمشیر و نیز اجرای امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از وظایف اصلی امام، ضرورت دستیابی به حکومت و نیز امامت بر اساس شمشیر را مورد تأکید قرار می‌دهد،^۴ زیرا امر به معروف و نهی از منکر با ابزارهای حکومتی و سیاسی به طور کامل اجرا می‌شوند. از این رو، ضرورت امامت نزد آنان، ضرورت سیاسی است نه ضرورت دینی. زیدیه با چنین تفکری نخستین اختلاف را در اندیشه

۱. ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۳۴.

۲. شیخ طوسی، همان، ص ۲۴۸.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة.

۴. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۹۹.



سیاسی و کلامی شیعه پدید آوردند. بر اساس این تعریف، امام برای اجرای امر به معروف باید با شمشیر قیام کند و حکومت را به دست گیرد. بدیهی است امامی که دست به قیام نزنند در منظر آنان از امامت ساقط است؛ آن گونه که ائمه شیعه امامیه علیهم السلام پس از امام سجاد علیه السلام هیچ یک شرط ضروری امامت را از دیدگاه آنان نداشتند. در مقابل، اندیشه سیاسی شیعه امامیه، ضرورت امامت را ضرورت دینی و نه سیاسی می دانست، هر چند اجرا و دخالت در امور و شئون سیاسی نیز از وظایف امام بود.^۱

۲. اعتقاد به نص و امامت منصوص

نص در اعتقاد شیعه به معنای تأکید صریح بر امامت فردی از طرف خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام قبلی است. از نظر شیعه، مقام امامت، تالی مقام نبوت، جزئی از آن و به عبارتی، تداوم بخش نبوت و علل مبقیه رسالت است، و همان گونه که رسول از جانب خداوند تعیین می شود، امام نیز باید از سوی خدا تعیین و بر آن تصریح شود. در قرآن کریم به بسیاری از انبیا، از جمله ابراهیم، اسحاق و یعقوب اشاره شده که علاوه بر مقام نبوت، مقام امامت نیز داشته اند.^۲ در دیدگاه سیاسی شیعه امامیه، امامت باید از طرف خداوند تعیین شود و پیامبر صلی الله علیه و آله باید آن را معرفی کند و امر انتخاب امام را نمی توان بر عهده مردم گذاشت، زیرا به گفته امام رضا علیه السلام مقام امامت برتر، بزرگ تر و عمیق تر از آن است که عقول بشر آن را درک کند و به اراده آنان سپرده و با گزینش آنان تعیین شود. خداوند مقام امامت را که نزد رسول خدا بود از جانب ایشان به علی علیه السلام سپرد و این مقام در پاکان و برگزیدگان از فرزندان او باقی است و تا قیامت ادامه خواهد داشت، زیرا پیامبری از این پس برانگیخته نمی شود.^۳ در حقیقت، همان گونه که هدف ارسال پیامبران هدایت بشر است، هدف از امامت نیز هدایت باطنی و معنوی انسان هاست که باید از طرف حق تعیین شود. این یک ضرورت عقلی است که اختیار انتخاب امام هم چون پیامبران از عهده مردم سلب شود، زیرا تعیین معصوم برای انسان ها ممکن نیست و تنها خداوند بر عصمت بندگان آگاه است.^۴

۱. شیخ طوسی، همان، ص ۲۴۸.

۲. بقره (۲) آیه ۱۲۴ و انبیاء (۲۱) آیه ۷۳: «و جعلنا ائمة یهدون بأمرنا».

۳. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۴. سیدمرتضی، الفصول، ص ۱۲۰.

ابوسهل نوبختی بر لزوم وجود امام منصوص و عالم به کتاب و سنت که واجب‌الاطاعه است و نیز بر وجود عقلی نص از سوی رسول خدا ﷺ و امام مؤمنان اشاره می‌کند. او شخص امام را حجت خداوند تلقی می‌کند که به واسطه وجود اوست که شرایع خداوند پایدار می‌ماند.^۱ این کار در غدیر خم توسط پیامبر ﷺ در خصوص معرفی علی علیه السلام به امامت مسلمانان با عبارت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» صورت پذیرفت. بسیاری از یاران امام علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ و انتخاب خلیفه اول در سقیفه در مدینه و پیرامون آن، به‌ویژه در یمن، به انتخاب مردم در سقیفه بنی‌ساعده اعتراض کردند که در مبحث قبل به آن اشاره کردیم. این نص بر اساس اعتقاد امامیه در دوازده امام از طریق رسول خدا ﷺ و امام قبلی و وصیت او بر جانشین تداوم می‌یابد.^۲ البته این نص باید با علائمی چون مشاهده علم و فضل امام همراه باشد.^۳

اما اصل نص و انتخاب امام از طریق پیامبر و امام قبلی با ارائه اندیشه سیاسی جدیدی توسط زید بن علی، یعنی احرار امامت از طریق قیام با شمشیر، دچار اختلاف و شکاف شد و پیروان زید از این اندیشه روی برتافتند و خود را از جامعه شیعه جدا ساختند. به اعتقاد زیدیه، مسئله نص به صورت خفی و آن هم برای امام علی و حسنین علیهما السلام بود،^۴ زیرا پیامبر ﷺ بنا بر مصالحی راز امامت علی علیه السلام را پنهانی به خواص و بعضی اصحاب فرمودند.^۵ اما پس از آنان هر یک از فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان چه از نسل حسن علی علیه السلام و چه از نسل حسین علی علیه السلام، یعنی از نسل فاطمه در صورت قیام علیه حکومت ظالم می‌توانستند مقام امامت را احرار کنند.^۶ در حقیقت، انتخاب امام قبلی و نص از طرف او در دیدگاه زیدیه معنا و مفهومی نیافت. از آن‌جا که در تفکر زیدیه مهم‌ترین رکن دینی و اعتقادی امر به معروف و نهی از منکر

۱. ابوسهل نوبختی، التنبیه، ص ۹۵.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۷۰.

۳. کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. امام هادی بن ابراهیم وزیر، نه‌ای التنبیه فی الازهاق التنبویه، ص ۱۰۲.

۵. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۳۶ و ۱۹۳ و الهادی الی الحق، الاحکام فی الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۴۶۵.

۶. ابن مرتضی، البحر الزخار، ج ۱، ص ۹۱.

بود، امامت نیز تابعی از آن به شمار می‌رفت.^۱ از این رو، آنان به اهل سنت نزدیک‌ترند تا به شیعه امامیه، زیرا امامت نزد آنان ضرورت اجتماعی - سیاسی تلقی می‌شود تا دینی، بنابراین، بحث امامت منصوص در میان آنان معنا و مفهومی نمی‌یابد، بلکه معتقدند امام، مشروعیت خود را نه از خداوند، بلکه از اجماع امت می‌گیرد.

در واقع، زیدیه در بحث امامت، انتخاب را بر نص، و شورا را بر وصایت ترجیح می‌دهند و انتخاب از طریق شورا و اجماع مردم یا خبرگان امت نزد ایشان مشروعیت می‌یابد. با این حال، این اجماع و انتخاب باید از نسل فاطمه علیها السلام چه امام حسن علیه السلام و چه امام حسین علیه السلام باشد نه از میان سایر نسل‌ها.^۲ در مجموع، پذیرش مردم و مقبولیت عام برای امام از تفکرات برجسته زیدیه است. در باور آنان امام شخصی نبود که از پیش تعیین شده باشد و امت تنها مکلف به پذیرش امامت او باشند، بلکه پذیرش امت نقشی اساسی دارد.^۳ در مقابل، در تفکر امامیه و اسماعیلیه، امامت، منصبی الهی است و از جانب خداوند تعیین می‌شود. آنان امامت را برترین ارکان دین می‌دانند و معتقدند امام علی علیه السلام به امر الهی و با نص پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش برگزیده شد و امامت به صورت موروثی در نسل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از طریق حسین علیه السلام ادامه می‌یابد و جانشین امام بعدی از طریق نص امام قبلی صورت می‌گیرد.

۳. عصمت امام

امامت در دیدگاه شیعه، ادامه نبوت است، لذا امام باید صفات یک نبی را نیز داشته باشد. مقوله عصمت و دوری از خطا و گناه عمدی و سهوی امام، از اعتقادات منحصر به فرد شیعه امامیه است. امام باید معصوم باشد تا در بیان احکام الهی که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی واگذار شده، و در هدایت جامعه در مقام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به راه خطا نرود. همچنین برای جلوگیری از تحریف و تبدیل احکام شریعت و نیز تشخیص حق از باطل، معصوم بودن امام از ضروریات است.^۴ این امام معصوم که حضورش در هر عصری ضروری است باید عالم‌ترین

۱. الهادی الی الحق، همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶ و ابن مرتضی، همان، ج ۱، ص ۹۱.

۳. اربعة کتب اسماعیلیه، ص ۹۶.

۴. صفار، همان، ص ۳۸۷ و کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

مردم به تفسیر شریعت و حلال و حرام و تشخیص حق از باطل باشد، زیرا حفظ شریعت برعهده اوست.^۱

در دیدگاه امامیه، مقام عصمت تنها به ائمه شیعه تعلق دارد که سکان‌دار هدایت جامعه هستند و در قرآن کریم از آنان به عنوان «اولی الامر» یاد شده است و تبعیت از آنها همانند خداوند و رسولش واجب است. در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است:

الامام المظهر من الذنوب و المبرأ من العيوب ... فهو معصوم مؤید، موفق مسدد، قد أمن من الخطایا و الزلل و العثار، یخصه الله بذلك لیكون حجة علی عباده و شاهده علی خلقه.^۲

اما زید عصمت ائمه را فقط در پنج نفر، یعنی اصحاب کساء پذیرفت و اظهار داشت که جز آنان بقیه از ما اهل بیت همانند مردم گناه می‌کنند و نیکی می‌کنند؛ نیکوکار ما چند برابر اجر دارد و گناهکار ما چند برابر عقاب.^۳ در این دیدگاه، عصمت مقامی است اکتسابی، اما با این تفاوت که اگرچه آنان معصوم نیستند، ولی تقدیر خداوند برای آنان رسیدن به مقام عصمت را رقم زده است.^۴ اما برحسب آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس»، پنج تن آل عبا عصمت ذاتی دارند و امام علی و حسنین علیهم السلام علاوه بر عصمت، ایمان و عدالت (دو شرط قطعی) را دارند که از شروط امامت است.^۵ اسماعیلیه بر خلاف زیدیه نسبت به مقام عصمت ائمه نظر خلافی ارائه کردند. آنان امام را بر اساس حدیث معروف سفینه، عامل نجات مردم از ضلالت و گمراهی می‌دانستند که هر کسی که سوار آن کشتی نشود در دامن بدعت و ضلالت می‌افتد و غرق می‌شود و مادامی که به ولایت ائمه استوار باشد و بر فرامین و نواهی آنان عمل کند، نجات می‌یابد و کسی که چنین نکند یا در عصمت آنان شک کند و توبه ننماید در طوفان گمراهی، هلاک خواهد شد و به عذابی دردناک دچار می‌گردد.^۶ البته آنان در عصمت ائمه فقط تا امام صادق علیه السلام با شیعه امامیه هم اعتقاد هستند.

۱. خیاط، الانتصار، ص ۲۰۵ و ۲۳۴.

۲. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۲۹۶ و امام هادی بن ابراهیم وزیر، همان، ص ۱۰۲.

۴. امام هادی بن ابراهیم وزیر، همان، ص ۱۰۲.

۵. امام منصور بالله، همان، ص ۱۵۵.

۶. اربعه کتب اسماعیلیه، ص ۳۲-۳۳.

یکی دیگر از مباحثی که باعث بروز اختلافاتی در میان تشیع شد، موضوع افضلیت امام در مقایسه با دیگران بود. از منظر امامیه امام باید افضل زمان خود باشد. بنابراین تا زمانی که چنین شخصی در جامعه وجود داشته باشد - که یقیناً وجود دارد و هیچ‌گاه جهان خالی از چنین افضلی به عنوان حجت نیست - اگر کسی به اقتضای زمان و شرایطی استثنایی به امامت و زعامت مسلمانان دست یافت، خلافت و زعامت او نامشروع است. بر این اساس، خلافت مفضول بر افضل و یا فاضل در هیچ شرایطی جایز نیست و با وجود امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که افضل صحابه است، خلافت دیگران جایز نبود. اما این دیدگاه از سوی زید بن علی علیه السلام خدشه‌دار شد و وی خلافت خلیفه اول و دوم را اگر چه به مفضول بودن آنان در مقایسه با امام علی علیه السلام اقرار داشت، مشروع می‌دانست.^۱ زید، خلافت مفضول بر فاضل را در شرایط خاصی مجاز دانست و به هیچ وجه در برابر اعتراضات شیعیان (ائتاعشری) و ملامت او به سبب این اندیشه، عقب‌نشینی نکرد. بسیاری از شیعیان مخالف این اندیشه، از زید جدا شدند. این دسته ابتدا از سوی زیدیه به «رافضه» معروف شدند،^۲ زیرا زید خطاب به آنان گفت: «رفضتمونی؛ مرا ترک کردید».^۳ بعدها اهل سنت از این عبارت به نفع خود برای تحقیر شیعیان ائتاعشری بهره برده و آنان را «روافض» خواندند. البته در مبحث قبل به گفته زید در این خصوص اشاره کردیم.

به سبب مشروع دانستن خلافت خلیفه اول و دوم از جانب زید، بسیاری از اهل سنت به این قیام پیوستند و علمای آنان نیز قیام او را تأیید کردند. از این رو، زیدیه در میان شیعه، طبقه‌ای یا گروهی محافظه کار به شمار می‌روند. با این حال، زیدیه هرگز برای چنین مطلبی به جز موارد استثنایی اعتقاد ندارند و در شرایط عادی آن را جایز نمی‌دانند؛ یعنی عقلاً ترجیح امامت مفضول را بر فاضل نمی‌پذیرند و حتی بر اعتقادات معتزله خرده می‌گیرند که چرا آنان می‌گویند با این که علی علیه السلام افضل صحابه بود، با مفضول خود، یعنی خلفای پیشین بیعت کرد. آنان این گفته را علاوه بر عقل، بر اساس کتاب و سنت نیز باطل می‌دانند، زیرا می‌گویند

۱. امام هادی بن ابراهیم وزیر، همان، ص ۱۰۲.

۲. ابوحاتم رازی، کتاب الزینه، ص ۱۷.

۳. شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۵۴.

خداوند طاعت فاضل را بر مفضل جایز و واجب کرده است و اگر فاضل بخواهد از مفضل تبعیت کند صحیح نیست، زیرا مفضل به امر و نهی خدا جاهل است و فاضل به احکام شریعت در مقایسه با او عالم، و عقلاً اطاعت فاضل از مفضل محال است.^۱ آنان به روایتی از رسول خدا ﷺ استناد می‌جویند که می‌فرمود:

من تقدّم علیه قدم من المسلمین، یری أنّ فیهم من هو افضل منه، فقد خان الله و رسوله و المسلمین؛^۲ هر کسی بر زعامت مسلمانان پیشقدم شد در حالی که در میان آنان فردی افضل وجود داشته باشد، به خدا، رسول و مسلمانان خیانت کرده است.

شایان ذکر است که امامیه برای همه دوازده امام خویش چنین تفکر و اعتقادی دارند، ولی زیدیه فقط برای امام علی و حسنین (علیه السلام) و آن گاه همگی اهل بیت از فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام)^۳ البته هنگامی که با سیف و امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند.

موضوع افضلیت امام هم البته مورد توجه برخی از علمای اهل سنت نیز قرار گرفت. به عنوان مثال، قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ ق) با استناد به حدیث یاد شده اذعان می‌دارد که هرگاه افضلیت در امام جماعت برای نماز مطلوب باشد، در پیشوایی جامعه اسلامی به طریق اولی مطلوب خواهد بود.^۴

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۵. اعلیت و مرجعیت علمی و دینی

موضوع علم امام و میزان و حد و حدود آن، همواره از دیگر بحث‌های کلامی در جامعه تشیع بوده است. امام برای هدایت و رهبری جامعه باید به احکام شریعت و مصالح و مفاسد مسلمانان آگاه و از علم کافی برای تحقیق هدف امامت برخوردار باشد. از این رو او باید در مقایسه با هم‌گنان و هم عصران خود عالم‌تر و به عبارتی، اعلم باشد. اعلیت یکی از صفات امامت در شیعه است و آن هم از صفات ضروری و شرایط عقلی نزد امامیه. امام رضا (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

۱. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۱۵۵.

۲. طوسی، تمهید الاوائل، ص ۴۷۲.

۳. امام المنصور بالله، همان، ص ۱۵۴ و ۱۶۹.

۴. کاینی، همان، ج ۱، ص ۳۲۱ و شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۱۷.



امام دانایی است که نادانی در او راه ندارد. رهبر و نگهبانی است که ضعف و سستی در او نیست. سرچشمه قدس، پاکی، زهد، پارسایی، علم و عبادت است. دانش فراوان و حلمش کامل و خبره امامت و دانای سیاست است.^۱

بنا بر نظر امامیه، امام عالم‌ترین کس از خاندان پیامبر ﷺ است که تفسیر شریعت و تعلیم حلال و حرام و تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از تحریفات و بدعت‌ها و تضمین اصالت آن را برعهده دارد.^۲ از این رو نقش امام در مرجعیت دینی جامعه در مقایسه با نقش سیاسی او اهمیت بیشتری می‌یابد. در میان امامیه نیز در میزان علم امام اختلافاتی وجود دارد و دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است؛ برخی علم امام را اکتسابی و برخی ذاتی و لدنی دانسته‌اند و در سرچشمه آن نیز به مباحثی پرداخته‌اند. آنان که علم امام را ذاتی می‌دانند، معتقدند چون علم پیامبر ﷺ که نبی و رهبر امت است ذاتی و از جانب خداوند است، پس علم امام و جانشین او هم باید غیر اکتسابی باشد. امامان، معارف و علوم دین را از طریق الهام‌های غیبی و ربوبی دریافت کرده‌اند و بخشی از آن نیز از طریق رسول خدا ﷺ و امام علی علیه السلام به آنان رسیده است.^۳ آن‌ها تا آن‌جا پیش رفتند که گفتند کودکان در قنடை از خاندان آل محمد ﷺ در دانش و بینش همانند پیامبر خدا ﷺ هستند، زیرا هیچ یک از ایشان به آموختن از کسی نیازی ندارد و خداوند همه علوم را به آنان آموخته است.^۴

در قرن سوم، جریانی تحت عنوان غالیان شکل گرفت که برخی از آموزه‌های آنان در میان امامیه نیز وارد شد که از آن جریان با عنوان «مفوضه» یاد شده است. آنان معتقد بودند که علم امام لدنی است و از طریق وحی الهی کسب می‌شود. آنان به ائمه، علم غیب و قدرت فوق بشری و خلق رزق مردم را از طریق آنان، به ایشان نسبت دادند که علمایی چون طبرسی، شیخ طوسی و کشی کوشیدند این باورها را تکذیب کنند.^۵ زیدیه هم به شدت آن را انکار و حتی حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کردند که ایشان از خداوند نسبت به کسانی که

۱. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۲۹۵.

۳. خیاط، همان، ص ۲۰۵.

۴. حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۵۴.

۵. ابوسهل نوبختی، *التنبیه*، همان، ص ۹۶ و شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص ۷۵.



به او و سایر امامان نسبت دانستن علم غیب می‌دادند، بیزاری می‌جستند.^۱ زبیده این دیدگاه را که امامان عالم به دنیا می‌آیند به شدت رد می‌کنند،^۲ اما در این میان، اسماعیلیه هم مانند غالیان و برخی از امامیه به این امر معتقد شدند که خداوند ائمه را از نیات خلق و آنچه در قلب‌های آنان می‌گذرد آگاه کرده است. کسی حرکت نمی‌کند و ساکن نمی‌شود مگر آن‌که آنان خبر دارند، چون همه آن‌ها از جدشان این علم را گرفته‌اند.^۳ اسماعیلیه در این تفکر با غالیان نزدیک‌اند. اما در میان امامیه هم برخی نظریه معتدل‌تری در خصوص علم ائمه و اکتسابی بودن آن ارائه دادند. آنان معتقد بودند امام صرفاً عالم به کتاب خدا و سنت است، از جمله شیخ مفید معتقد است امامان در مقام جانشینان پیامبر ﷺ برای تنفیذ احکام و برپا داشتن حدود الهی و پاسداری از شرایع تربیت شده‌اند.^۴ به گفته صفار، امامان بر اساس تورات، کتاب‌هایی از امامان قبلی در اختیار دارند که مسائل مستحدثه در هر عصر را بر اساس قواعد و کلیات یادشده در این کتاب‌ها از طریق استنباط فروع از اصول استخراج می‌کنند.^۵



۶. حجت و استمرار امامت

استمرار امامت و در حقیقت بلافصل بودن آن و این‌که زمین هیچ‌گاه نباید از حجت خالی باشد، از جمله موضوعاتی است که کمتر در باره آن اختلاف شده است و در آن، زمینه اجماع نسبی در میان فرقه‌های شیعه وجود دارد، البته با اندکی تفاوت. امامیه معتقد است چون امامت، استمرار نبوت است و هیچ‌گاه بشر از وجود هادی و راهنما بی‌نیاز نبوده و همیشه خداوند به‌طور دائم برای مخلوقات خود نبی و راهنما فرستاده است، در موضوع امامت نیز چنین فرضی وجود دارد. در حقیقت، امامیه با وجود این‌که به ختم نبوت پس از رحلت پیامبر ﷺ معتقد است حفظ و استمرار شریعت و دین خداوند را جز از طریق وجود مستمر «حجت» امکان‌پذیر نمی‌داند. در تداوم این سنت، وجود حجت در زمین تا برپایی قیام،

۱. احمد بن علی طوسی، همان، ص ۲۹۸.

۲. همان.

۳. اربعة کتب اسماعیلیه، ص ۱۱۶.

۴. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۴۶.

۵. صفار، همان، ص ۳۸۷ و ابوسهل نوبختی، التنبيه، ص ۹۶.

ضرورت عقلی و دینی است و این بر اساس قاعده لطف خداوند در حق بندگان است که چنین تقدیری را برای بشریت رقم زده است تا هیچ‌گاه زمین از حجت خالی نباشد و مردم به انحراف میل نکنند و به هدایت رهنمون شوند. در حقیقت، شخص امام حجت خداوند تلقی می‌شود و به واسطه وجود اوست که شرایع خداوند، زنده و پایدار می‌ماند و در صورت نبودن امام و حجت در زمین، شریعت خداوند تعطیل می‌گردد. وجود تکلیف برای مردم، عقلاً ضرورت وجود استمرار و همیشگی بودن حضور امام را از جانب خداوند واجب می‌سازد. بر این اساس، تصرف امام در امت، لطف است و مصلحت دینی آنان را در بردارد.^۱ اعتقاد به لطف از موضوعات منحصر به فرد در عقاید کلامی امامیه است. اسماعیلیه هم در این میان بر اساس نظر امامیه معتقدند که امامت تا ابد ادامه دارد و جهان هستی بدون وجود امام استمرار نمی‌یابد و بدون وجود او جهان نابود می‌شود.^۲

۷. توارث و امامت مستقر و مستودع

بر اساس روایات نقل شده از پیامبر ﷺ در مورد ائمه دوازده‌گانه یا به عبارت رایج اهل سنت، «نقبای دوازده‌گانه» که در نسل امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام قرار دارند، ناخودآگاه بحث توارث در فرزندان ذکور ائمه به میان می‌آید. اگر چه موضوع نص در تفکر امامیه و اثنا عشری فی نفسه به معنای توارث نیست (زیرا امامت در میان فرزندان ائمه محقق می‌شود نه در برادرانشان، به استثنای امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام)، اما در میان جامعه تشیع، موروثی بودن نیز اهمیت می‌یابد، البته نه این‌که اصل در امامت باشد؛ یعنی امام بعدی باید از فرزندان ذکور امام قبلی انتخاب و معرفی شود.

موضوع امامت پس از شهادت امام صادق (ع) دچار چنین چالشی شد. فطاحیه معتقد به انتقال امامت به برادر (مشابه انتقال امامت از امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام) شدند و برخلاف امامیه، امامت را در موسی بن جعفر ندیدند و به عبدالله افطح برادر ایشان گرایش یافتند. هنگام فوت اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام نیز برخی از طرفداران اسماعیل به

۱. شیخ مفید، *اوائل المقالات*، ص ۴۶.

۲. قاضی نعمان، *دعائم الاسلام*، ص ۲ و *اربعه کتب اسماعیلیه*، ص ۴۹.

فرزندش محمد گرایش یافتند و تفکر و اندیشه جدید و منحصر به فردی با عنوان امامت «مستقر و مستودع» ارائه کردند.^۱ بر اساس این تفکر، امامت می‌تواند به عنوان ودیعه در برادر قرار گیرد و سپس به فرزندان برادر که امام مستقر هستند منتقل شود. آنان در تأیید این تفکر، امامت امام حسن (علیه السلام) را مثال می‌زنند که امامت در ایشان ودیعه بود و امام مستقر، برادرشان امام حسین (علیه السلام) بودند، لذا امام حسن (علیه السلام) این ودیعه را به برادر سپرد تا او پس از خود در فرزندان مستقر سازد. بر این اساس، فرزندان امام حسن حق امامت ندارند، زیرا امامت در پدرشان ودیعه است و او نمی‌تواند آن را به فرزندان منتقل کند.^۲ آنان معتقدند ولایت مستقر همیشگی نیست مگر آن مستقری که خداوند او را از زمانی که آدمیان را آفرید، او را خلق کرد. البته رتبه و جایگاه هر مستودعی در برابر جایگاه مستقر همیشگی است.^۳

هم‌چنین ادعای امامت توسط جعفر بن علی (علیه السلام)، برادر امام عسکری که نزد امامیه به «جعفر کذاب» معروف شد، بخشی از جامعه تشیع را دچار پراکندگی کرد. پیروان جعفر تأکید می‌کردند که موروثی بودن امامت الزامی نیست، چنان که امامت در دو برادر، یعنی حسن و حسین (علیه السلام) قرار گرفت. در مقابل، امامیه بر این امر تأکید کردند که امامت در فرزندان ذکور ائمه قرار دارد و آن هم قبلاً از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معین شده است و اگر امام قبلی جز یک فرزند خردسال نداشته باشد، امامت در او متعین می‌شود نه در برادر یا در عمو و ... زیدیه هم اصل توارث در امامت را جز در امام علی (علیه السلام) تا یحیی بن زید بیشتر نپذیرفتند و هر یک از اهل بیت را که شمشیر به دست گیرد و برای امر به معروف اقدام کند، امام خود دانستند.

۸. مهدویت

یکی از موضوعات بسیار بحث‌انگیز در جامعه تشیع که باعث ایجاد تفکرات و اندیشه‌های مختلفی شد، موضوع مهدویت و ظهور منجی برای اقامه قسط و عدل و حکومت جهانی است. این موضوع همواره دغدغه اصلی جریان‌های مذهبی و سیاسی تشیع و حتی اهل سنت

۱. اربعة کتب اسماعیلیه، ص ۴۹.

۲. همان.

۳. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۳۳ و اربعة کتب اسماعیلیه، ص ۴۹.

بوده است. از آن جا که بنیادهای حکومت و خلافت بنی امیه بر ظلم و جور، به ویژه برتری قائل شدن برای نژاد عرب بوده است، توده های ستم کشیده و تحقیر شده به محض یافتن روزنه هایی از امید برای خلاصی از وضع موجود، دست به قیام می زدند و با کسی که مدعی مهدویت بود، همراه می شدند. اما قاطبه جامعه شیعی در آن عصر، تعریف مشخصی از بحث مهدویت نداشتند و فقط به این سخن رسول خدا ﷺ استناد می کردند که «فردی از نسل من که هم نام و کنیه من است ظهور خواهد کرد تا جهان را پس از آن که پر از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد کند». بنابراین، در هر دوره ای کسی که برای مقابله با ظلم و ستم قیام می کرد، به ویژه اگر نام او محمد و از خاندان اهل بیت و رسالت بود، با استقبال جامعه شیعی و حتی غیر شیعی روبه رو می شد. بدین ترتیب، جامعه تشیع در هر دوره ای بر این مبنا دچار تشقت و اختلاف می شد و هر از گاهی شیعیان گرد یک فرد که ادعای مهدویت می کرد و او را مهدی می دانستند، جمع می شدند و دست به قیام می زدند.

نخستین کسی که از عنوان مهدویت برای محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السلام استفاده کرد و موفق شد توده های ستم کشیده، به ویژه شیعیان و ایرانیان را گرد خود جمع کند، مختار بن ابوعبیده ثقفی بود. او قیام خود را با نام محمد بن حنفیه که هم نام پیامبر ﷺ و نیز از خاندان رسالت بود، آغاز کرد. بعدها پیروان محمد بن حنفیه اعتقادات خاصی در مورد شخصیت او یافتند. برخی گفتند او زنده است و در کوه رضوی پنهان شده است و هرگاه خداوند بخواهد، ظهور خواهد کرد و امام قائم و امام عصر است و «هیچ کس را از خاندان او نسزد که با وی از در ناسازگاری درآید و از امامت او بیرون شود و بی دستور وی شمشیر برکشد، زیرا حسن بن علی علیه السلام به فرمان وی به جنگ معاویه رفت و به دستور او صلح کرد و با وی از در دوستی در آمد. حسین بن علی علیه السلام نیز به دستور او آهنگ کوشش و نبرد با یزید کرد. اگر آن دو بی فرمان وی به این کار دست می زدند، هر آینه گمراه و تباه کار می شدند. پس هر که با محمد حنفیه راه خلاف پیش گیرد، کافر و مشرک است».^۱ آنان معتقد بودند که محمد حنفیه، مختار را پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر عراقین حکومت داد و او را به خون خواهی وی امر

۱. حسن بن موسی نوبختی، همان، ص ۲۹.

کرد. این فرقه در تاریخ به «کیسانیه» معروف شدند، زیرا برخی آن را لقب مختار که مردی زیرک و باکیاست بود و برخی لقب غلام او و حتی برخی لقب محمد حنفیه دانسته‌اند.

بعد از مرگ محمد بن حنفیه، پیروان او به چند دسته تقسیم شدند: دسته‌ای گفتند او مهدی موعود است و علی‌علیه او را بدین نام خوانده و او نمرده و نخواهد مرد و شایسته مرگ نیست، بلکه پنهان شده است و به زودی باز می‌گردد و بر جهان سلطه می‌یابد، امامی پس از او نمی‌آید مگر آن‌که او خود باز گردد. این گروه که پیرو ابن کرب بودند به «کریبه» معروف شدند. عده‌ای دیگر که از حمزه بن عماره بربری پیروی می‌کردند می‌گفتند که محمد بن حنفیه خداوندگار بزرگ والاست و حمزه، امام است و به وسیله هفت چیز که از آسمان بر وی فرود آید، زمین را بگشاید و جهان از آن او گردد. امام صادق علیه حمزه بن عمار را لعنت می‌کرد. گروهی نیز گفتند محمد بن حنفیه مرده است و پس از وی امامت به پسرش ابوهاشم عبدالله رسیده است. این عده را «هاشمیه» گویند.^۱ گروهی دیگر معتقد بودند مهدی قائم، ابوهاشم فرزند محمد حنفیه است و بر آفریدگان ولایت یابد و باز گردد و به کارهای مردم رسیدگی کند و جهان از آن او شود و جانشین پس از وی نباشد. فرقه‌های دیگری نیز از دل کیسانیه بیرون آمدند، مثل بیانیه، صائویه، حادثیه، منصوریه و ... که هر یک در باره مهدویت نظر خاصی داشتند.

اما پس از چندی فردی از نوادگان امام حسن علیه به نام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه معروف به «محمد نفس زکیه» علیه حکومت عباسیان قیام کرد. اگر چه او به طور مستقیم ادعای مهدویت نکرد، اما یارانش او را که هم‌نام پیامبر ﷺ و ملقب به نفس زکیه بود، مهدی موعود دانستند و علیه ظلم و ستم عباسیان شوریدند و سرانجام شمار زیادی از آنان همراه محمد نفس زکیه به شهادت رسیدند. پیروان محمد معتقد بودند که او نمرده و نخواهد مرد و در کوهی به نام «علمیه» بر سر راه مکه زندگی می‌کند. او همان مهدی است که هم‌نام پیامبر است و بر اساس گفته آن حضرت «نام او نام من و نام پدرش نیز نام من» است. بنابراین، محمد بن عبدالله محض پس از محمد حنفیه، دومین کسی است که عده‌ای قائل به

۱. همان.



مهدویت او شدند. دیری نپایید که محمد دیگری ظهور کرد و او را مهدی موعود دانستند.^۱ او فرزند اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام بود. پس از آن که اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، عده‌ای که معتقد بودند وی جانشین امام صادق علیه السلام بوده است به امامت فرزندش محمد بن اسماعیل معتقد شدند و پنداشتند وی نمرده و زنده است و در شهرهای روم زندگی می‌کند. او همان قائم و مهدی موعود است. آن‌ها حتی تا آن جا پیش رفتند که او را از پیامبران اولوالعزم دانستند و گفتند او دین محمد را نسخ خواهد کرد و به این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله استناد جستند که «لوقام قائمنا علمتهم القرآن جدیداً»^۲ اگر قائم ما برخیز قرآن را تازه خواهید یافت». آنان برداشتی بسیار سطحی از این روایت داشتند و اندیشه‌های جدیدی را عرضه کردند و مقامی بسیار شامخ در حد نبوت برای محمد بن اسماعیل قائل شدند.

در این زمان گروهی دیگر، امام کاظم علیه السلام را مهدی موعود دانستند و وفات ایشان را در زندان باور نکردند و گفتند او نمی‌میرد تا این که شریق و غرب زمین از آن او گردد و گیتی پر از ستم را از داد پر کند. او روزی از زندان بیرون رفت و کسی او را ندید و از کار وی آگاه نشد، اما خلیفه و یاران او به نیرنگ و دروغ، وانمود کردند او از دنیا رفته، حال آن که وی زنده است. عده‌ای نیز گفتند امام کاظم علیه السلام امام قائم است که از نظرها پنهان شده و با خواص خود ارتباط برقرار می‌کند. برخی دیگر گفتند که خداوند او را نزد خود به آسمان برده و هنگام قیام دوباره برمی‌گردد.^۳ اینان در مجموع به «واقفه» معروف شدند، زیرا بر امامت موسی بن جعفر توقف کردند. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام یاران ایشان به چهارده دسته تقسیم شدند: برخی از آنان معتقد به زنده بودن و مهدی قائم بودن امام حسن عسکری علیه السلام شدند و حتی گفتند او پسری نداشت که غایب شود و خود زنده است. برخی وفات امام حسن علیه السلام را پذیرفتند، اما گفتند پس از مرگ، زندگی را از سرگرفت و او مهدی قائم است. ولی امامیه و اثنا عشریه به مهدویت فرزندش مهدی نظر دارند که در پنج سالگی از نظرها غیب شد. او زنده است و هرگز نمی‌میرد تا آن که قیام کند و جهان را پر از عدل و داد گرداند.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۶۵. ک: هاجسن، فرقه اسماعیلیه.

۳. همان، ص ۷۱.

نتیجه‌گیری

جامعه تشیع به رغم اتحاد استراتژیک، در برخی مقوله‌های سیاسی و دینی، در قرن‌های اول و دوم هجری، از درون با چالش‌های جدی روبه‌رو و دچار پراکندگی‌هایی شد که این چالش‌ها تا عصر حاضر نیز استمرار یافته است. علل و عواملی را که می‌توان در یک تجزیه و تحلیل تاریخی در چنین روی‌دادی مطرح کرد، در دو قالب سیاسی و مذهبی است. در محور اول، اندیشه سیاسی، بحث حاکمیت سیاسی و دست‌یابی به قدرت سیاسی، مهم‌ترین عامل جدایی در جامعه تشیع بوده است. در محور دوم، باید به پیدایش علم کلام و برداشت‌های ظاهری و باطنی از قرآن و حدیث اشاره کرد که هر چند باعث رشد و بالندگی اندیشه‌ها و عقول شد، اما در ایجاد پراکندگی‌ها نیز بسیار مؤثر بود. در محور اول، دو تفکر قابل طرح بود: یکی، ضرورت سیاسی و دیگری، ضرورت دینی وجود امامت. در تفکری که بعدها زیدیه از درون آن پدیدار شد، امامت، ضرورت سیاسی برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر تلقی می‌شد که لزوماً برای اجرای آن باید به حکومت دست یافت و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قیام به شمشیر نبود. بر این اساس، امامت نه تنها ضرورتی سیاسی است، بلکه شرط آن نیز قیام است. این اولین افتراق در جامعه تشیع بود که زیدیه امامت را در زید بن علی و فرزندان او دید، در صورتی که امامیه (اثنا عشریه) آن را ضرورتی دینی تلقی می‌کرد.

در مباحث کلامی و محور دوم، مهم‌ترین بحث‌های چالش برانگیز، از قبیل نص و انتخاب منصوص امام بود که برخی چون کیسانیه معتقد بودند این نص فقط در امام علی (ع) قرار یافته است و در مورد امامان بعدی صدق نمی‌کند. زیدیه هم آن را منحصرأ در امام علی (ع) و حسین دانستند. اسماعیلیه نیز چنین اعتقادی را تا زمان امام صادق (ع) ترویج دادند و خود را از جامعه تشیع جدا ساختند و بعد امامیه آن را منحصر در نسل امام حسین تا دوازدهمین امام که از طریق امام قبلی معین خواهد شد، دیدند. بحث عصمت امام، علم و اعلیت مرجعیت دینی و علمی امام، مسائل چون افضلیت و اعتقادات دیگری چون رجعت، بدا، مهدویت و ... نیز باعث افتراقاتی در جامعه تشیع شد. علاوه بر این، نگرش خاصی چون اولوهیت نسبت به مقام ائمه و غلو در حق آنان نیز که حتی این تفکرات، آن گروه‌ها را از دایره اسلام خارج



ساخت، بسیاری از متفکران شیعه امامیه و سایر فرقه‌ها را به چالش جدی کشانید. رگه‌های این تفکر در فرقه‌هایی چون دروزیه، نصیری، اهل حق (یارسان)، علی‌اللهی‌ها و... بروز یافت که اقلیت قابل توجهی را در کشورهای اسلامی تشکیل می‌دهند.

اما این اختلاف دیدگاهی و کلامی از یک طرف باعث عدم اتحاد و انسجام درون شیعه شد و تشیع هرگز نتوانست به رغم این اختلافات، در برابر اندیشه غالب و اکثریت، به اتحادی استراتژیک برسد و در نتیجه، معارضانشان، به‌ویژه حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس توانستند به راحتی از این افتراق بهره برده، آنان را سرکوب و کنترل و دست ایشان را از حاکمیت سیاسی کوتاه نمایند و گروه‌هایی از آنان را که دست به قیام زدند از طریق برخورد نظامی سرکوب کنند. از سوی دیگر نیز این افتراقات باعث گسترش و بسط علم کلام و شکوفایی اندیشه‌ها در میان جامعه تشیع شد و دستاوردهای قابل توجه علمی را در این زمینه برای آنان فراهم آورد. ارائه ده‌ها و شاید صدها متن علمی و کلامی برای تشریح این عقاید و اندیشه‌ها توسط اندیشمندان شیعی برای تقابل با اندیشه‌های مخالف و معارض در همه فرقه‌های شیعی، از جمله میراث کهن و ماندگار کلامی شیعه است. در نهایت به نظر می‌رسد اگر جامعه تشیع به حاکمیت سیاسی دست می‌یافت و از قدرت دور نمی‌شد، افتراق و انشقاق در درون آن نیز پدیدار نمی‌گردید. بر این اساس، یکی از مهم‌ترین دلایل ایجاد افتراق و پیدایش فرقه‌های مختلف شیعه، عدم حاکمیت سیاسی تشیع است و دیگری نیز که البته برخاسته از همین عامل نخستین است، پیدایش علم کلام در جامعه اسلامی است که آن را دچار تشتت و پراکندگی ساخت و شیعه نیز از این امر مستثنا نشد.

فهرست منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابو حامد عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابو الفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن اعثم کوفی، احمد بن محمد، الفتوح، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۸.
۳. ابن بکار، ابو عبدالله زید بن عبدالله، الاخبار الموفقیات، تحقیق سامی کلی عانی، بغداد، مطبعة العانی، ۱۹۷۲م.
۴. ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (سبط)، تذکرة خواص الأئمة فی معرفة الأئمة، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۸۵ق.
۵. ابن مرتضی، احمد، البحر الزخار، به کوشش عبدالله بن عبدالکریم جرافی، بیروت، دارالمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
۶. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق، الفهرست، مصر، مکتبه التجاریه، ۱۳۴۸ق.
۷. اربعة کتب اسماعیلیه، تصحیح اشتر و تمان، گوتینگن، افست بغداد، مکتبه المثنی، [بی‌تا].
۸. امام المنصور بالله قاسم بن محمد بن علی، کتاب الاساس لقائده الاکیاس فی معرفة رب العالمین و عدله فی المخلوقین و ما يتصل بذلك من اصول الدین، تعلیق محمد قاسم عبدالله هاشمی، یمن - صعده، مکتبه التراث الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۹. امام هادی بن ابراهیم الوزیر، نهاية التنويه فی الازهاق التمویه، تحقیق احمد بن درهم بن عبدالله، یمن - صعده، مرکز الدراسات الاسلامیه، ۱۴۲۱ق.
۱۰. جعفری، حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۱. خیاط، عبدالرحمن، الانتصار، به کوشش نیبرگ، قاهره، [بی‌تا]، ۱۹۲۵م.



۱۲. رازی، ابوحاتم احمد، الزينه، بغداد، (بی نا)، ۱۳۹۴ق.
۱۳. رازی، ابوحاتم احمد، الزينه، ترجمه علی آقانوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲.
۱۴. سیدمرتضی، (شریف مرتضی)، الفصول المختاره، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۵. شهرستانی، محمد، الملل والنحل، به کوشش محمد گیلانی، بیروت، ۱۳۹۵ق.
۱۶. صدوق، ابوجعفر محمد، خصال، ترجمه و تصحیح سیداحمد فهرسی، (بی جا، بی نا، بی تا).
۱۷. صفار، محمد، بصائر الدرجات، تبریز، (بی نا)، ۱۳۸۱ق.
۱۸. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، محمد حسین خلف، رمضانعلی کاشانی، تهران، چاپ سنگی، دارالطباعه، ۱۳۰۲ق.
۱۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۷ق.
۲۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تمهید الاصول، به کوشش عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، ۱۳۶۲.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تمهید الاوائل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۲۲. طوسی، احمد بن علی طوسی، المنیر علی مذهب الامام الهادی الی الحق یحیی بن الحسین، تحقیق علی سراج الدین عدنان، یمن - صنعده، ۱۴۲۱ق.
۲۳. غزالی، ابوحامد محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۲۴. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، به کوشش آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، ۱۳۸۳ق.
۲۵. قندوزی حنفی، ینابیع الموده، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۵ق.
۲۶. کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۷۷ق.
۲۷. ماوردی، ابویعلی، الاحکام السلطانیه، قاهره، دارالتعارف، ۱۴۰۹ق.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران، ۱۳۸۸ق.
۲۹. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، تصحیح کاظم موسوی میاموی، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ق.
۳۰. مفید، محمد بن نعمان، اوائل المقالات، به کوشش واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۶۳ق.

۳۱. نوبختی، ابوسهل اسماعیل، *التنبیه، حاشیه اکمال الدین شیخ صدوق، به کوشش حسین اعلمی، بیروت، ۱۴۱۲ق.*

۳۲. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.*

۳۳. هاجسن، مارشال. گ. س، *فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.*

۳۴. هادی الی الحق (حسین بن علی)، *الاحکام فی الحلال والحرام، یمن - صعده، ۱۴۱۰ق.*

۳۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۸ق.*

